

عرفان اسلامی در آئینه شعر و ادب

(بخش دوم)

رابطه عرفان با شعر و ادب

بسیاری از عارفان ، به منظور بیان لطایف عرفانی ، زبان شعر و ادب را برگزیده اند. این کار به خاطر دلایل گوناگونی صورت گرفته است. زیرا زبان شعر ، برای بیان مفاهیم والای عرفانی ، لطافت و انعطاف پذیری لازم را دارد.

به عنوان مثال ، سخن نغز و دیدگاه ژرف عارفان در خصوص نقش عشق در آفرینش انسان در غزل زیبای ذیل جلوه گر شده است که از نظر گرامی شما می گذرد :

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد

مدعی خواست که آید به تماشاگه راز
دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

جان علوی هوس چاه زرخدان تو داشت
دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد

از سویی دیگر ، بسیاری از عارفان در صد ارائه دریافت‌های خود برای عموم مردم نیستند ، زیرا بیم دارند که عامه مردم ، حقایقی که آنان کشف کرده اند را نتوانند از الفاظ آنها درک و یا هضم کنند و گویندگان را به خروج از مبانی دینی متهم سازند.

بر این اساس ، عارفان تلاش می کنند تا مباحث رمزآلود عرفانی را در قالب های ادبی و با استفاده از استعاره ها و کنایه ها و تشبیهات بیان می کنند، تا آنانکه اهل عرفان هستند ، مقاصدشان را درک

کنند، و آنان که در حدّ فهم عمیق مطالب عرفانی نیستند ، نتوانند ایشان را متّهم سازند.

این ملاحظات ، از گوشه و کنار سخنان برخی از عارفان ، به خوبی روشن می گردد.

حتّی ابن عربی که او را شیخ اکبر در عرفان نظری نامیده اند ، بسیاری از یافته های خود را به صورت راز ، در قالب اشعار و عبارات ادبی بیان می دارد ، که در جای خود ، نمونه هایی از آن بیان خواهد شد. انشاء الله.

به عنوان مثال ، فخرالدین عراقی در غزل زیر ، به سر بسته بودن مطالب خود اشاره دارد :

از پرده برون آمد ساقی ، قدحی در دست
هم پرده ی ما بدرید ، هم توبه ی ما بشکست

بنمود رخ زیبا ، گشتیم همه شیدا
چون هیچ نماند از ما آمد بر ما بنشست

زلفش گرهی بگشاد بند از دل ما برخاست
جان دل زجهان برداشت وندر سر زلفش بست

چون سلسله زلفش بند دل حیران شد
آزاد شد از عالم وز هستی ما وارست

دل در سر زلفش شد ، از طره طلب کردم
گفتا که لب او خوش اینک سرما پیوست

از غمزه روی او گه مستم و گه هشیار
وز طره لعل او گه نیستم و گه هست

می‌خواستم از اسرار اظهار کنم حرفی
ز اغیار نترسیدم گفتم سخن سر بست

حافظ نیز به پدیده بیم از تکفیر ، اشاره می کند و خواستار سخن
گفتن در پرده است :

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند
پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند

ناموس عشق و رونق عشاق می‌برند
عیب جوان و سرزنش پیر می‌کنند

گویند رمز عشق مگویند و مشنویند
مشکل حکایتیست که تقریر می‌کنند

تشویش وقت پیر مغان می‌دهند باز
این سالکان نگر که چه با پیر می‌کنند

همچنین ، می توان گفت : عرفان ، مکتب عشق است ، و برخی از
صناعت های ادبی مانند غزل ، زبان عشق و شیدایی و دلسوختگی
است. بنا بر این ، شعر و ادب ، زبان مناسبی برای تبیین مفاهیم بلند
عرفانی به شمار می رود.

در این زمینه هم به عنوان نمونه ، غزل پرشور مولوی که در زمینه
عشق به حق سروده شده است ، ارائه می گردد :

زهی عشق زهی عشق که ما راست خدایا
چه نغزست و چه خوبست و چه زیباست خدایا

چه گرمیم چه گرمیم از این عشق چو خورشید
چه پنهان و چه پنهان و چه پیدا است خدایا

زهی ماه زهی ماه زهی باده همراه
که جان را و جهان را بیاراست خدایا

زهی شور زهی شور که انگیخته عالم
زهی کار زهی بار که آن جاست خدایا

فتادیم فتادیم بدان سان که نخیزیم
ندانیم ندانیم چه غوغاست خدایا

نه دامیست نه زنجیر همه بسته چراییم
چه بندست چه زنجیر که بریاست خدایا
